از نگاره‌ها تا دیوارنگاره

کیسو فکوری‌نوشاد*

هنر معماری از شاخص‌ترین هنرهای دوران قاجار است به‌ویژه تزیینات به کار رفته در بناها که خود نوعی آثار هنری محسوب می‌شوند. نقاشی‌های دیواری، اژاره‌های سنگی و مرمرین که در اماکن و بناهای استاد کمال‌الملک بهزاد نیز آشکار نقاشی‌ی بر روی اژاره‌های سنگی، آینه‌کاری، گچ‌بری و کاشی‌کاری و نقاشی روی آینه و شیشه از عمده‌ترین تزیینات بناهای این دوران محسوب می‌شود.

دیوارنگاری در دوره قاجار هم حالت تزیینی داشته و هم وسیله‌ای برای نمایش شکوه صاحبان اماکن بوده است. نقاشی دیواری در اوایل دوره قاجار بیشتر به دربار پیوسته و وابسته بود؛ چراکه حامیان و سفارش‌دهندگان عمده آن بودند اما به مرور و با گذشت زمان در میان توده مردم گسترش یافت. شهر تبریز در دوره قاجار به دلیل همجواری با روسیه و عثمانی و به‌عنوان دروازه اصلی ارتباط ایران با جهان غرب و امتیاز ولیعهدنشینی، بسیار توسعه یافت و با ضرورت‌های تازه‌ای روبه‌رو شد.

می‌توان بیشترین نمود نقوش و نگاره‌های دیواری را در موقعیت‌های مختلف اتاق طنبی خانه‌های قاجاری تبریز به عنوان مهم‌ترین بخش آنها، مشاهده کرد. در سردرها، طاقچه‌ها، سرطاقچه‌ها، قطاربندی‌ها و سقف‌های موجود در محیط و معماری اتاق مستطیلی، محرابی، دوزنقه، چندضلعی و... تا حد زیادی به ترکیب‌بندی عناصر بصری و انتخاب موضوع نقاشی‌ها متناسب با موقعیت‌بتان، توجه شده است. بیشترین تعداد موضوعات نقاشی‌شده، به ترتیب مربوط به نقوش تزیینی گیاهی، گل و بوته و گل و گلدان است و دیوارنگاره‌ها با موضوع طبیعت ابنیه و طبیعت انسان، تعداد قابل ملاحظه‌ای را شامل می‌شوند. استفاده زیاد از موضوع طبیعت و ابنیه متنوع معماری، ضمن اشاره به تأثیرپذیری این موضوعات از نمونه‌های اروپایی، می‌تواند دلیلی بر محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی و مذهبی استفاده از تصویر انسان نیز باشد. چراکه در نگاره‌هایی که پیکره‌های انسانی دارای محوریت هستند، پرتره‌های آنان در خانه‌های مختلف، کوبی به طور عمد مخدوش شده‌اند.

خانه تاریخی حریری تنها خانه قاجاری تبریز است که ناهنشین آن از کثرت نقش و طرح در دیوارهایش بهره برده است. نقوشی که در نوع خود بی‌نظیرند و این بنا به دلیل تزیینات دیوارنگاری ارزشمند یکی از چشمنوازترین خانه‌های دوره قاجار در تبریز محسوب می‌شود. در دیوارنگاره‌های خانه حریری نقش‌مایه‌های اروپایی با نقوشی ایرانی- اسلامی همخوانی یافته و با طرح و جلوه‌ای خاص و منحصربه‌فرد، به تجلی رسیده است. بخشی از تزیینات خانه حریری به ویژه نقاشی‌های دیواری این خانه، از هنر غرب بهره گرفته است. اکثر نقاشی دیوارنگاره‌های خانه حریری جنبه روایی دارد و حضور انسان در آن قابل مشاهده است و این ویژگی در خانه‌های دیگر تبریز دیده نمی‌شود.

این تالار دارای ۱۸ طاقچه است که نقاشی‌های اصلی، درون طاقچه‌ها طراحی شده‌اند و در اطراف طاقچه‌ها نقوش تزیینی حاشیه‌ای به کار رفته است. از جمله نقاشی‌های این خانه دو مجلس از داستان حضرت یوسف و زلیخاست که در دو طرف سالن اجرا شده است. طرح‌ها بسیار ظریف و با پیوند دادن هنر قاجاری با نگارگری ایجاد شده‌اند. استفاده از نقوش دیواری در این خانه‌ها بیانگر اصالت فرهنگی صاحبان خانه‌هاست.

نقاشی‌های خانه حریری دارای دو قسمت هستند که قسمت اول طرح‌های بالایی و قسمت دوم طرح‌های قسمت پایین اتاق. در نقاشی‌های قسمت‌های پایین سالن از پیکره در ترسیم استفاده نشده و شامل نقاشی‌های طبیعت‌گرا گل و مرغ است و در قسمت بالایی سالن از پیکره‌ها، تصاویر شکار و طبیعت بی‌جان استفاده شده است. در این نقاشی‌ها پیکره‌ها با چهره‌هایی بدون احساس ترسیم شده‌اند ولی چهره‌ها کاملا واضح و دارای خصوصیات پیکره‌های ترسیم‌شده در دوران قاجار هستند.

در تقسیم‌بندی موضوعی دیوارنگاره‌ها می‌توان گفت، نگاره‌هایی با مضامین: بزم، پرتره، شکار، طبیعت، ابنیه و طبیعت، طبیعت و انسان، طبیعت و انسان و ابنیه، کشتی و دریا، طبیعت بیجان، حیوان، فرشته، گل و مرغ، گل و گلدان، گل و بوته و نقوش تزیینی گیاهی وجود دارند.

نقوش طاقچه‌ها شامل دو مجلس از داستان حضرت یوسف و زلیخا، چهار مجلس از مهمانی‌های زنانه و دو نقاشی که پیکره مردی قاجاری را با اسب نشان می‌دهد که همه در دسته‌بندی نقوش بزمی قرار دارند.

در تاریخ نقاشی ایران تنها دو صحنه از داستان حضرت یوسف دارای اهمیت تصویری بالایی بوده و برتکرار نیز شده‌اند که یکی صحنه «گریز یوسف از زلیخا» و دیگری لحظه «ورود یوسف به مهمانی زنان مصر» است.

به نظر می‌رسد به دلیل همزمانی معماری این خانه‌ها که اغلب متعلق به تجار، بازرگانان و متمولین شهرها بوده است، نقاشان موضوعات مشابهی را در دیوارنگاره‌ها انتخاب می‌کردند. خانه بوحردی‌ها در کاشان و عمارت چهلستون در قزوین نیز دیوارنگاره‌هایی با مضمون «داستان حضرت یوسف و زلیخا» را دارا هستند.

این دو صحنه از داستان حضرت یوسف و زلیخا در آثار کمال‌الدین بهزاد در کتاب بوستان سعدی نیز به تصویر کشیده شده است. این اثر هم‌اکنون در کتابخانه ملی قاهره نگهداری می‌شود. بیتی از شعر سعدی نیز در آن کتابت شده است. و دیگر داستان یوسف و زلیخا «لحظه ورود یوسف به مجلس زنان مصر» مشهور است که در کتاب بوستان سعدی توسط کمال‌الدین بهزاد به تصویر کشیده شده است.

نقاشی یوسف و زلیخا، اثر بهزاد یکی از نقاط عطف تاریخ نقاشی ایران محسوب می‌شود و بدین سبب بسیار به آن پرداخته شده است. بررسی‌های انجام‌شده بر روی این نگاره بیشتر به خوانشی مذهبی و عرفانی می‌انجامد، ولی فارغ از این نوع نگاه دریک دیدگاه تطبیقی از منظر بصری نیز به نتایج بسیار قابل توجهی می‌توان دست یافت.

با توجه به نگاره یوسف و زلیخا اثر نگارگر برجسته دوره صفوی، کمال‌الدین بهزاد در کتاب بوستان سعدی و تجزیه و تحلیل این نگاره و مقایسه این نگاره با دیوارنگاره‌های خانه حریری می‌توان گفت، دیوارنگاره مربوط به خانه حریری از منظر بصری و شاخصه‌های تصویری در این منظر زمانی در معرض تغییرات اساسی قرار گرفته است.

در نگاره «گریز یوسف از دام زلیخا» و بررسی حالت چهره و البسه پرسوناژها، زلیخا با بیراهنی حریر گلدار با سرآستین‌های گشاد به تصویر کشیده شده است. پوشش زلیخا از پارچه‌ای بسیار نازک با دامن سیزرنگ چین‌دار دیده می‌شود. دست‌های حنابسته زلیخا خبر از پایبندی نقاش به آداب و رسوم سنتی قاجاری دارد. لیکن در آرایش مو و استفاده از تاج بر و کل سرهای غیرمعمول قاجاری می‌توان گفت گویی به آرایش موهای زنان اروپایی دارد. حالت چهره زلیخا هیچ نشانی از تمنای عشق ندارد و چهره‌ای بی‌احساس و نامتعادل با بار حسی روایت سوژه دارد. ابروهای پیوسته زلیخا و آرایش چهره او باز برگرفته از سنت‌های پیشین نقاشی چهره در دوران قاجار است.

در بخش دیگری از مجلس نظاره‌گر تصویری از حضرت یوسف هستیم که پیراهن سرداری بلند قرمزرنگ با تزیناتی به سبک ایرانی بر تن دارد. کلاهی که بر سر حضرت یوسف نقاشی شده است بیشتر شبیه کلاه‌های جنگی به سبک نقاشی قهوه‌خانه‌ای تصویر شده است. با گیسوان بلند و باز هم ابروهای پیوستی سبک قاجاری. در طراحی زیرادامی از طرح‌های به‌تجقه سیزرنگ استفاده شده است که باز حکایت از بازگشت به اسلیمی‌های سبک‌های پیشین دارد. حالت چهره یوسف نیز بدون احساس و سرد نقاشی شده است و در آن چهره نیز نشانی از ترس یا نگرانی دیده نمی‌شود.

مبلمان، پرده‌ها و یراق پرده‌ها همچنان به سبک اروپایی نقاشی شده است. آنچه که از داستان حضرت یوسف و زلیخا در حکایت یا روایت گریز یوسف از دست زلیخا تعریف می‌کند و در نقاشی استاد کمال‌الملک بهزاد نیز آشکار می‌شود، هدف پله با هفت خانه یا هفت اتاق حکایت شده است که زلیخا از بی یوسف هفت پله یا طبقه و هفت خانه را طی می‌کند. لیکن در دیوارنگاره دیوارنگاری از هفت خانه یا هفت پله وجود ندارد و حتی می‌توان گفت با حذف دو قاب فضای به تصویر کشیده شده که حاوی پوته‌های سبز بر روی خاک است، شاید فضای بیرونی را تداعی کند. بنابراین می‌توان گفت نقاش حتی یابندی به روایت‌ها و حکایت‌ها را نیز در نظر نگرفته است.

در نگاره «گریز یوسف از دام زلیخا» و بررسی حالت چهره و البسه پرسوناژها، زلیخا با بیراهنی حریر گلدار با سرآستین‌های گشاد به تصویر کشیده شده است. پوشش زلیخا از پارچه‌ای بسیار نازک با دامن سیزرنگ چین‌دار دیده می‌شود. دست‌های حنابسته زلیخا خبر از پایبندی نقاش به آداب و رسوم سنتی قاجاری دارد. لیکن در آرایش مو و استفاده از تاج بر و کل سرهای غیرمعمول قاجاری می‌توان گفت گویی به آرایش موهای زنان اروپایی دارد. حالت چهره زلیخا هیچ نشانی از تمنای عشق ندارد و چهره‌ای بی‌احساس و نامتعادل با بار حسی روایت سوژه دارد. ابروهای پیوسته زلیخا و آرایش چهره او باز برگرفته از سنت‌های پیشین نقاشی چهره در دوران قاجار است.

*مسئول موزه هنر مکتب تبریز (خانه تاریخی حریری)

تبارشناسی ایرانیان

فلات ایران دارای سابقه چند صد هزار سال حضور انسان است و یکی از معدود مناطق روی کره زمین است که حضور انسانی ممتد دارد. دکتر حامد وحدتی‌نسب، دکترای انسان‌شناسی دانشگاه ایالتی آریزونا (آمریکا)، استادتمام و مدیرگروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس در نشستی که در کافه تاریخ برگزار شد، به بررسی مفهوم‌شناسی واژه ایران و سیس تبارشناسی ایرانیان و دیرینگی سکونت در آن پرداخت. آنچه در ادامه می‌خوانید، متن تلخیص‌شده سخنرانی اوست. در ابتدای سخن بایستی مفهوم و منظورم از واژه «ایران» را تعریف بکنم تا متوجه شویم درباره کجا و در مورد چه جغرافیایی می‌خواهم صحبت بکنم؟ چون من در تمام مدتی که صحبت خواهم کرد، مداوم واژه ایران را به کار خواهم برد. پرسش نخست این است که منظور از ایران یعنی چه؟ آیا مراد این کره‌ای است که اکنون در سال ۱۴۰۱ در جنوب غرب آسیا قرار گرفته و ما در آن زندگی می‌کنیم؟ یا منظورمان ایران فرهنگی یا هر جایی که تحت تأثیر تمدن ایران واقع شده، است؟ همگی آگاهیم که مرزهای سیاسی در درازنای زمان منقبض و منبسط می‌شدند. زمانی از خوارزم تا مصر تحت سلطه سیاسی ایران بوده و در زمان‌هایی (همانند پایان صفویه) وسعت سیاسی ایران تنها محدود به چند استان بوده است. در اینجا به جهت دوری از پیچیدگی ناشی از این قبض و بسط شدن‌ها و به جهت سادگی کار، زمانی که صحبت از ایران می‌شود، منظورم فلات ایران است. فلات ایران واحدی جغرافیایی است که مابین جندین عارضه محیطی محصور است. در شمال آن البرز و دریای مازندران قرار دارد، سمت چیش می‌شود زاگرس، سمت راستش می‌رود تا افغانستان و در جنوب هم محدود به خلیج فارس و دریای عمان است.

بیشینه نام ایران

این استادتمام افزود: برخی معتقد هستند که وقتی می‌گوییم ایران این کلمه واءفرقته از ایرانی است یعنی سرزمین آریاها، پس قبل از اینکه آریاها به این سرزمین بیایند می‌گفتند؟ می‌دانیم که سرزمین کنونی ایران قبل از اینکه به صورت یک کشور رسمی در ابتدای قرن بیستم در جامعه بین‌الملل شنیده شود، تا چالیز غربیان پرشیا یا سرزمین پارس نامیده می‌شد. نشان اشاره است که بیش‌تر نیز و در زمان ساسانیان واژه ایرانشهر به معنای سرزمینی استفاده قرار گرفته است. ولی عقبت‌تر که برویم دیگر این حوزه جغرافیایی لزوما آسمش، اسمی که ما الان می‌گوییم نسبت یعنی نامش لزوما این نبوده و هر بخشی از آن بسته به زمان و مکان، نامی جداگانه داشته است.

وا اصلا صحبت من، نشستیم؛ ما هممان با یک روایت کلاسیک در کتاب‌های مدرسه‌مان احت فرکفته یعنی اینکه وقتی که تاریخ می‌خواندیم این‌جور تاریخ را به ما مرس می‌دادند که یک سرزمینی است که در حوالی سه تا پنج هزار سال پیش، اقوامی از مناطق شمالی تر دسته‌دسته وارد‌ش می‌شدند. گروه‌هایی از این مهاجران در شرق شمال شرق یا همان خراسان بزرگ ساکن شده و پس از آن به عنوان پارت‌ها شناخته شدند. برخی به سمت مناطق غربی در اکزس رفته که بعدها ها نام نامیده شدند و گروهی دیگر به سمت جنوب در حوالی‌های کنونی آن افارس و خوزستان نامیده می‌شود. قرار گرفتند که مسیه پارس خوانده شدند. و سیس تاریخ را از اینجا این‌گونه به ما می‌دادند که شاهنشاهی ماد از همه‌یوستن شاهک‌نشین‌های کوچک در برابر تهاجمات همیشگی آشور شکل گرفت و سپس داستان برآمدن کوروش هخامنشی و هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، حکومت‌های که بعد از اینها می‌آیند تا می‌رسیم به تاریخ معاصر.

این روایت، دقیقا این را همچون دشنی فراخ تصویر می‌کند که هیچکس در آن نیست و سپس با ورود رمه‌داران آریایی‌تبار از قسمتی‌های شمالی‌تر مثل جنوب کوکزایی دشت‌های آسیای مرکزی، آرام آرام برجمعیت شده و قسمی هردمان مدعا سرمنشا شاهنشاهی‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی می‌شوند. در واقع هردم من از سخنرانی این فرمک که گذاشتند هنوز که دقیقا در ابتدای راه و اوایلی مهم هستند؟ پاسخ ساده است: به این دلیل که اثر فرمکی که گذاشتند هنوز که هست وجود است باریوحاست. آن اثر این است که این زمانی که من الان دارن تکلم می‌کنم و سخنم هم متوجه می‌شود که من دارم چه می‌گویم. ریشه در زبانی دارد که بنیاد تمدنی که می‌توان به فلات ایران واقع هماچر بودند و پیش از ورود آنها در جای جای فلات ایران، زبان‌های بومی دیگری بوده که اکنون گمتار اثری از آنها در میان است. مثلا می‌دانیم یک زبان از آن زبان‌ها، زبان عیلامی بوده که جزء زبان‌های همه و اوپایی که منسب به این اقوام هماچر آریایی هست، طبقه‌بندی نمی‌شود.

نکته کلیدی بحث من این است که زمانی که آریایی‌ها وارد فلات ایران می‌شوند فلات ایران خالی از جمعیت و مراکز تمدنی نبوده است. بلکه براساس مستندات متقن باستان‌شناختی دقیقا در بازه زمانی‌ای که اقوام آریایی وارد فلات ایران می‌شوند، این افتاده بوده، هویتی دوباره ببخشند و از همین روی برایشان هم مهم بود که دست بگذارند روی قسمت‌های باشکوه تاریخ ایران که همین مخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان هستند. دلیل دیگر این است که واقعا از موقع اطلاعات باستان‌شناسی جندانی درباره تمدن‌های پیش از هخامنشیان در دست نبود. شما ممکن است بگویید خیلی خوب اینکه برای ۱۵۰ سال پیش هست ولی ما هنوز هم که هنوز است می‌رویم کتابفروشی، کتاب تاریخ ایران می‌خواهیم بخریم قسمت پیش از تاریخ ایران تنها چند صفحه کنگ و مات است. نکته مهم این است که برای پرکردن همین چند صفحه در حداقل ۲۰-۳۰ سال گذشته خیلی کار باستان‌شناسی انجام شده است. بعد شما ممکن است بپرسید که خب الان اگر در ۲۰-۳۰ سال گذشته این همه کار انجام شده چرا هنوز قسمت پیش از تاریخ ایران تنها چند صفحه است؟ این دلیل سوم و دقیقا جای اصلی است که من و همکارانم در جایگاه مهم‌ند. نسته‌ایم این تقصیر ما است یعنی تقصیر من و همکارانم است که اجازه می‌دهیم که کتاب‌های باستان‌شناسی را آن‌گونه که شایسته است، عامه‌فهم نکردیم یا وارد کتاب‌های تاریخ عمومی هم بشود. ما باستان‌شناس همه‌ما تخصصی نوشتیم و در کنفرانس‌های تخصصی خودمان برای همکارانمان صحبت کردیم.

صدر تاریخ و پیش از تاریخ کمتر شناخته شده

حال به پرسش دوم و اصلی این سخنرانی خواهم پرداخت و اینکه روایت صحیح‌تر که مبتنی بر یافته‌های باستان‌شناسی و تاریخی جدید است. چیست؟ برای صدر فرتاریخ و پیش از تاریخ کمتر شناخته‌شده سرمینمان، قصد دارم داستان را با مخامنشی‌ها شروع کنم. هخامنشی‌ها که هستند؟ تا کیوروش و داریوش بزرگ دقیقا نوادگان رمه‌داران آریایی بودند که حوالی چهار تا پنج هزار سال پیش از استپ‌های شمالی وارد فلات ایران شدند؟ یا نوادگان اعقاب عیلامیان قدیم بودند که زبان و دینشان تحت تاثیر فرهنگ‌های مه و اروپایی (آریایی) دیگرگون شده بودند است؟ شواهد پژوهش‌های متعدد ژنتیکی در تائید این گزاره است که شدند و هنوز در طول ادوار باستانی و تاریخی گروه‌های جمعیتی اندک وارد فلات ایران شدند و همواره گروه‌هایی نیز از این جغرافیا خارج شدند. اما جرا این‌قدر این فرمک‌های وارداتی هند و اروپایی مهم هستند؟ پاسخ ساده است: به این دلیل که اثر فرمکی که گذاشتند هنوز که هست وجود است باریوحاست. آن اثر این است که این زبانی که من الان دارن تکلم می‌کنم و سخنم هم متوجه می‌شود که من دارم چه می‌گویم. ریشه در زبانی دارد که بنیاد تمدنی که می‌توان به فلات ایران واقع هماچر بودند و پیش از ورود آنها در جای جای فلات ایران، زبان‌های بومی دیگری بوده که اکنون گمتار اثری از آنها در میان است. مثلا می‌دانیم یک زبان از آن زبان‌ها، زبان عیلامی بوده که جزء زبان‌های همه و اوپایی که منسب به این اقوام هماچر آریایی هست، طبقه‌بندی نمی‌شود.

سرزمین هزاران سال بوده که از کشاورزی و دامپروری عبور کرده بوده، روستاهای اولیه در آن شکل گرفته بودند. روستاها به هم پیوسته و شهرها پدید آمده بودند. شهرها بزرگ شده و شدند و رشد کردند. دولشهرها شدند و دولشهرها بزرگ شدند که مشنمل بر یک یا بیش از یک شهر و روستاهای اطراف آنها بوده است. این دولشهرها دارای حاکم، کخدا، خدایان، زنان و بعضا خدا هم هستند. این شهرهای بیش از تاریخی در گستره فلات ایران برشمار است: یه سیلک کاشان، یه تپه حصار دامغان، جغامیش و شوش در خوزستان، کرمانشدن جیرفت، شهرسوخته در سیستان و جیرفت و تل‌بکرم.

اکنون می‌دانیم که قبل از ظهور شاهنشاهی هخامنشی در منطقه‌ای که الان مشنمل بر بخش‌هایی از استان‌های فارس و خوزستان است بادشاهی وجود داشته به نام عیلام که خود از چندین شهر به وجود آمده بود که مهم‌ترینشان انشان (قبل مقابل در استان فارس) و شوش بوده است. یادشاهی عیلام مبتنی بر مکتوبات به‌جای مانده از آن، خط نوشتاری داشته و جالب است که بدانیم خطی یک از آن خط‌های استثنائی دنیاست که به صورت کاملا مجزا توسط انسان اختراع شده است. عیلام جطور به وجود آمد؟ عیلام دو بخش دوم‌ان یوستن‌شهرهایی که قبلا در منطقه جغرافیایی بوده بدید آمد. حول و حوش بین نجق تا سه هزار سال پیش بازه زمانی هست که عیلامی‌ها در فارس و خوزستان و بخش‌هایی از زاگرس ساکن هستند و این تقریبا مطقن با زمانی است که اموام مهاجرتی آریایی‌ها وارد فلات ایران شدند. پس دقت بکنید فلات ایران خالی نبوده که اقوام آریایی بیایند بریش بکنند. بلکه مراکز تمدنی متعددی در سرتاسر این پهنه جغرافیایی وجود داشتند. اگر بریسه‌وه شود که ساکنین فلات ایران را قبل از ورود آریایی‌ها چه نامیم؟ پاسخ من که عاریت‌گرفته از کلام همکارم آقای دکتر مهرداد ملکزاده است، این است که بهتر است آن را «ایران‌زمینی» خطاب کنیم.

عیلامی‌ها: نوادگان جمعیت‌های ایران‌زمینی

عیلامی‌ها از کجا آمدند؟ عیلامی‌ها در واقع نوادگان جمعیت‌های ایران‌زمینی بودند که اجدادشان روستانشین بودند. در باستان‌شناسی یک روستای اولیه مثلا نزدیک به ۲۰۰ هزار جمعیت داشته است (این عدد بسته به اقلیم می‌تواننسه بسیار متغیر باشد). در روستاهای نخستین معماری خانه عموما عین هم است به غیر از یک یا دو خانه که خانه آن کسی است که ما به او می‌گوییم کدخدا. خانه او کمی بزرگتر بوده است. در روستاهای نخستین طبقه اجتماعی آن‌چنان متمایز نشده بود و هستند و مهاجرین ویژگی روستاها این بوده که تقریبا همه ماجتاجتش را با کشاورزی و دامپروری تولید می‌کرده است. نشانه‌های باستانی که ما در فلات ایران می‌توانیم پیدا کنیم قابل شمارش نیستند. از تپه گنج‌دره، آسیاب، سراب و شیخی‌آباد در کرمانشاه تا جیاسر در خوزستان و تپه‌های سنگ چخماق غربی و شرقی در شاهرود، تپه چشمه‌علی و پردیس در تهران و زاغه و سگرآباد و ابراهیم‌آباد در قزوین... و این تازه درصد کوچکی از روستاهایی است که باستان‌شناسان شناخته و رفتند کاوش کردند و منتشر کردند و ما می‌دانیم مربوط به این بازه زمانی است. بعدا برخی از این روستاها بزرگ‌تر شده و واحدی را به وجود آوردند به نام شهر. شهر فرقش با روستا چیست؟ یکی اینکه بزرگ‌تر است و چند هزار نفر در آن سکن هستند. شاید از آن مهمتر این است که ما در باستان‌شناسی چند ویژگی خیلی خاص در شهر می‌توانیم بینیم که بفهمیم به یک شهر هویاخته هستیم. شهرها گذشته از ابعاد بزرگتر، اماکنی با معماری کاملا متفاوت دارند که مربوط به حاکم یا کاهن آن شهر است. دیگر ویژگی ماماریگذشته شهرهای نخستین از روستاها، وجود مشاغل مختلف و طبقات اجتماعی است. شهرنشینان همچه‌ایرخودشان را خودشان تولید نمی‌کردند، بلکه بخشی از مواد مورد نیازشان را در داد و ستد با دیگران به دست می‌آوردند؛ بنابراین لزوما تمامی افراد جامعه شهرنشین تولیدکننده قلمداد نشدند. پس احداد عیلامیان شهرنشین بمی‌کردند به نخستین روستایی که در آن منطقه زندگی می‌کردند. البته بنده فراموش کرده که در زمان شکوفایی عیلام، در دیگر مناطق فلات ایران هم مراکز جمعیتی در شکل شهرنشینی وجود داشته است که به تعدادی از آنها اشاره شد.

روستایان نخستین در فلات ایران

اکنون پرسش بسیار بعدی است و اینکه روستایان نخستین که اجداد شهرنشینان سیسین فلات ایران بودند، از کجا آمدند؟ اکنون به مدد پژوهش‌های فراوان باستان‌شناسی بسیار در فلات ایران می‌دانیم که اجداد این روستانشینان، جمعیت‌های شکارورز- گردآوردگانی بودند که در جای‌جای فلات ایران در حدود ۴۵ هزار سال پیش پراکنده شده بودند. زندگی شکارورز-گردآورنده مبتنی بر گردآوری دانه‌ها، میوه‌ها، حشرات، شکار و لاشه‌خواری بوده است. مهمترین تمایز شکارورز-گردآورندگان با روستانشین این بوده که آنان تولید غذا نداشتند و به جای استقرار در یک جا، مدام در حال حرکت و جابه‌جایی بودند. این اجتماعات انسانی حدودا شامل ۵۰ تا ۱۰۰ نفر بودند و دریک دره یا دره‌های اطرافش مدام پرسه می‌زدند. یعنی مثلا در یک غار یا پناهگاه صخره‌ای با تکاریک درباچه یا رودخانه‌ای برای مدتی اقامت می‌کردند و پیرامون آن به شکار و گردآوری مواد غذایی می‌پرداختند.

شواهد حضور این جمعیت‌های شکارورز-گردآورنده از بسیاری از مناطق فلات ایران گزارش شده است. این شواهد شامل آثار بدنی این مردمان در شکل سکواره و استخوان، ادوات سنگی و بقایای جانورانی است که توسط این مردمان شکار شدند. از جمله اماکن مکشوفه متنسب به این دوره (پارینه‌سنگی) می‌توان به محوطه‌های دلی‌اشاره کرد. غارهای سمنان، محوطه‌های میرک، دلایان، چاه جم، در زاگرس، دره خرم‌آباد لرستان، غارهای قمری، کنجی، واقعه و پاسنگر در کوهدشت لرستان (منطقه همیان) در کرمانشاه، غارهای بیستون، دوداشکفت، بابه‌یان، در فارس غارهای اشکفت گاوی و غار بوف و در سمت شمال ایران، غارهای جوقه، کمربند، تلیکه و کمیشان و...

در فلات ایران بهنه‌های عظیمی از دست‌افزارهای سنگی متعلق به انسان‌های این دوره وجود دارد که برای کیلومترها کسترش داشته و بالغ بر صدها هزار دست‌افزار سنگی روی سطح پراکنده است (میرک در سمنان، کوهرنگ در بختیاری، بندیی در نوشهر و...) باید توجه داشت که در ادبیات باستان‌شناسی به بازه زمانی سه و نیم میلیون سال قبل تا شش هزار سال پیش را عصر سنگ نام‌گذاری کرده‌اند؛ یعنی هزاران سال پیش از آنکه انسان بتواند مس را ذوب کند، مفرغ درست کند یا آهن را اصلا بتواند ذوب کند. چون ذوب آهن نیاز به کوره‌ای دارد که درجه حرارتش خیلی بالاست و انسان تا حدود ۲۷۰۰ سال پیش به چنین فناوری نرسید.

این انسان‌های شکارورز-گردآورنده فلات ایران خود از کجا آمده بودند؟ حالا دوباره یک پله می‌رویم عقب‌تر، اینها خودشان هم از اعقاب انسان‌های هوشمند هوشمندی بودند که برای اولین‌بار طبق شواهدی که ما داریم حدود ۴۲ تا ۴۵ هزار سال پیش وارد فلات ایران شدند. استاد من برای این ادعا، کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در غار پیده در منطقه لائی در استان خوزستان است که تیمی مشترک از ایران و ایستیتو مکس پلانک آلمان در آن مشغول تحقیق هست و نتایج سن‌سنجی رادیوکربن این غار به همراه دست‌افزارهای سنگی و بقایای استخوان‌های جانوران انتساب این غار به زمان یادشده را تأیید کرده است. در کنار غار یادشده، بقایای انسان هوشمند هوشمند با قدمتی فراتر از ۴۰ هزار سال پیش از دیگر محوطه‌های فلات ایران مانند غارهای بوف و یافته نیز گزارش شده است.

نیای مشترک انسان‌ها

بنا به شواهد متقن باستان‌شناسی، انسان‌شناسی و ژنتیک، نیای مشترک تمامی مردمان کنونی زمین در حوالی ۶۰ تا ۷۰ هزار سال پیش قاره آفریقا را به مقصد دیگر نقاط جهان ترک کرد. فلات ایران یکی از نخستین جغرافیایی بوده که در سر راه این اجتماعات خارج‌شده از آفریقا قرار داشته است. این انسان‌های هوشمند هوشمند، اولین شکارچی-گردآورندگانی بودند که به صورت دسته‌های کوچک، آرام‌آرام در فلات ایران بخش شدند و بعد در ادامه می‌آیند می‌شوند آن روستاهای اولیه بعد می‌آیند می‌شوند شهرهای اولیه. بعد دولشهرها شکل می‌گیرند. بعد پادشاهی عیلام به وجود می‌آید. بعد شاهنشاهی ماد و هخامنشی و تا می‌آیم جلوتر.

یک پله قبل‌تر، قبل از اینکه انسان‌های هوشمند هوشمند از آفریقا وارد فلات ایران شوند چه؟ آیا در آن زمان (قبل از حدود ۵۰ هزار سال پیش) فلات ایران خالی از سکنه بوده است؟ خیر. شواهد بی‌شمار باستان‌شناسی حاکی از این است که نوع دیگری از انسان به نام انسان نئاندرتال در ایران زندگی می‌کرده است. انسان نئاندرتال که شاید اسمش را شنیده باشید، پیرعمومی ماست و پیرعموی نی ما هم هست. زیرا اکنون می‌دانیم با همدیگر تداخل ژن کرده‌ایم. بنابراین بیشتر ژن‌های دهنو می‌خواهم» و اما «سیب»، این یکی هم که با همه خواصش دردسر شد. ما آدم‌ها است به جای اکنه آن را برای حفظ سلامتی میل کند. همه‌اش دنبال «سیب زنخدان» است. وقتی که می‌بینم، از اصنه تا نشب چندین سیب می‌خورد که گلسترول و اسید اوریکش پایین بیاید، اما نتیجه‌ای ندارد و تنها باید از آن به عنوان زنگوله پای تابوت استفاده کرد. «ساعت» هم تکلیفش معلوم است. اصلا دیرکه در فرهنگ ما جایی ندارد تا بر سفره هفت‌سین بنشیند. ساعت ۹ جلسه رسمی تشکیل می‌شود. ساعت ۱۰:۳۰ مدیرکل سلامته‌سلانه وارد می‌شود و توانایی رایانه‌ها در ساخت مدل‌های سه‌بعدی. کسی می‌دانیم که اگر صورت و موهای نئاندرتال را اصلاح کرده و لباس امروزین به او بپوشانیم، تشخیص برای غیرمتخصصان بسیار دشوار خواهد بود.

پس اکنون می‌دانیم که قبل از انسان‌های هوشمند هوشمند از آفریقا خارج شدند، یک نوع دیگر از انسان به نام انسان نئاندرتال بوده که در فلات ایران زندگی می‌کرده‌اند. اما کجای فلات ایران؟ باید بازهم سامت‌ها است. تقریبا در سرتاسر آن. یکی از جاهایی که ما الان دربه کاوش می‌کنیم یک تپه‌ای است در نزدیک آوج، استان قزوین. اگر نام این محوطه را در موتور جست‌وجوگر وکل قرار دهید، متوجه خواهید شد که این غار قدیمی‌ترین محوطه باستانی در فلات ایران است. قدمت لایه‌های باستانی غار قلعه کره قرار از ۲۷۰ هزار سال است. نئاندرتال‌ها از ۴۰ هزار تا ۲۰۰ هزار سال پیش در کره زمین و از جمله در فلات ایران زندگی می‌کردند. این به این معنی است که سابقه حضور انسان در ایران به قبل از انسان نئاندرتال بازمی‌گردد. نئاندرتال‌ها مثل اجداد انسان هوشمند هوشمند ما، شکارورز-گردآورنده بودند. آنان شکارچیان زبردستی بودند و به خوبی با محیط خشن و سرد پیرامون خود سازگاری داشتند.

همان‌گونه که اشاره شد، پیش از انسان نئاندرتال نیز انواع دیگری از انسان (انسان راست‌قامت، انسان هابلیدرک، انسان دنیسووا) (؟) در ایران زندگی می‌کردند که ما شواهد حضور آنها را در شکل ابزارهای سنگی‌اش داریم. گرچه شواهد سکوهای این انسان‌ها هنوز از ایران گزارش نشده است ولی دور تا دور فلات ایران مملو از شواهد سکوهای این انسان‌هاست. در کرجستان، در بالکستان، در آسیای مرکزی، در ترکیه و در جمهوری آذربایجان. باید به شواهد سکوهای و باستان‌شناختی، انسان راست‌قامت حوالی دو میلیون سال پیش از آفریقا خارج شده و شواهد باستان‌شناسی در ایران و مناطق بیرامونی آن به روشنی حاکی از این است که فلات ایران از حدود دو میلیون سال پیش محل سکونت انواع جوامع انسانی بوده است.

حضرت بابائی من این است که فلات ایران دارای سابقه چند صد هزار سال حضور انسان است و یکی از معدود مناطق روی کره زمین است که حضور انسانی ممتد دارد.

مفاخر کرمان در آینه هفت‌سین بهاری

محمدعلی کلاب‌زاده، پژوهشگر و کرمان‌شناس

این هفت‌سین هم حکایت عجیبی است. انگار سایر حروف آدم نیستند! که باید روزها و ماه‌ها از پی هم بگذرند و عمر انسان‌ها سپری شود و نوروزی بیاید. تا این هفت عزیز در دانه حروف، با کر و فر هرچه تمام‌تر پر بهنه سفره‌های میلیون‌ها ایرانی و تاجیک و افغان و... جا خوش کنند و بر زمین و زمان فخر بفروشند.

برگزاری نوروز در بعضی از کشورها به لحاظ نوع برگزاری آن حدیث دیگری دارد. می‌گوییند نه، سری به آنها ماشاءالله، بیرمرز سقط‌فروش سر کذر ما بزنید و جلوی او نام «سنجد» را ببرید، آن وقت ببینید چگونه چین بر ابرو می‌زند و با اوقات تلخی در مقابل شما می‌ایستد و حتی اگر کمی صمیمی‌تر باشید، برای برخورد با شما، چند قدمی هم دنبالتان می‌کند.

تکلیف «سیر» هم که معلوم است. وقتی آن را میل می‌کنید اگرچه فشار خون را تنظیم می‌کند و برای هزار درد و مرض خوب است، اما کنار هر که بنشینید، خرده‌خرده خود را از شما کنار می‌کشد، تا بوی آن آزارش ندهد. حالا کی کاش دیگر طعنه به یبار نمی‌زد که: «تو مسکین جقدر بدبویی». «سیر» هم که این روزها تکلیفش معلوم است، اگر می‌توانید دور و برش کذر کنید تا آن وقت ببینید کذرتان به کجا می‌افتد. «سکه» هم که حرفش را نزنید. مرد می‌خواهد که شانه زیر بار سنگینی بهایش